

وحدت وجود و شهود در کلام بیدل

طلحه رضوی «برق»*

از طلسم خاک، توفان سخن سحر است و بس

نیست جز اعجاز هر جا سرمایه دارد فغان

میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی در بین قهرمانان عقیده «وحدت وجود» مقام بسیار ارفع و شامخ دارد. چنان‌که از مطالعه عمیق آثار بیدل برمی‌آید. او در «وحدت وجود» و «وحدت شهود» و مغایرت پارینه و اختلاف دیرینه ظاهری را دور کرده و این عقده مشکل را واکشوده است. در پهنه تصوف و فلسفه این نکته‌یابی بیدل عجیب و خیلی مهم به‌شمار می‌رود.

ناجای نباشد اگر هردو نظریه تصوف یعنی «وحدت وجود» و «وحدت شهود» را مختصراً معرفی بنمایم.

تعلیم همه ادیان و ملل این است که انسان خودش را بشناسد و خدا را بداند و رشته خودشناسی و خدادانی را تکامل بدهد. ماسوی الله فانی است و الله باقی. عالم و هر چه که در عالم است خلق شده است و آدمی اشرف مخلوقات است. در هر مذهب به‌خدا واصل شدن منظور و مقصود حیات می‌باشد. جسم را فنا و روح را به‌سرچشمه اصلی و باقی آشنا کردن تعلیم اساسی هرکیش و روش روحانی است. ولی این‌جا بنده را با فلسفه و اعتقاد مذاهب دیگر هیچ و سروکاری نیست.

بزرگ‌ترین عاملی که تصوف اسلام را براساس عشق و محبت استوار ساخت، عقیده به «وحدت وجود» بود، لذا همین‌که عارف خدا را حقیقت ساری در همه اشیاء شمرد و ماسوی الله را عدم دانست، یعنی جز خدا چیزی ندید و قایل شد:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای (رومی)

سعدی شیرازی می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
مگر کیفیت حقیقی صوفیه وسیع‌تر از عشقی است که در این شعر سعدی می‌بینیم؟
زیرا فرق است بین معشوقی که «همه عالم ازوست» و معشوقی که «همه عالم اوست»
از این رو صوفیه دو گروه هستند، یکی را شهودی و دگر را وجودی گویند. «وحدت وجود» به‌گفته شیخ جامی این است که:

همسایه و همنشین و هم‌ره همه اوست در دل‌ی گدا و اطلس‌شده همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
صوفیه طوری گفته‌اند که وجود یعنی هستی حقیقی واحد است ولی این وجود دو رخ دارد، یکی ظاهر، دوم باطن. یکی نور است که برای جمله عالم به مرتبه جان است، الله نور السموات و الارض، پرتوی از همین نور وجود ظاهر است که در صورت ممکنات به‌نظر می‌آید. اصل هر اسم و صفت و فعل که در علم ظاهر باشد همین وصف باطن است و حقیقت کثرت وحدت صرف است، مانند حقیقت امواج که عین دریاست. از این رو همه در کاینات تجلیات حق می‌باشد و وجود این کثرت اعتباری از همین وحدت حقیقی است.

از طرف دیگر درباره «وحدت شهود» می‌گویند که وجود کاینات و ظهور صفات مختلفه ظل و عکس می‌باشد از ذات و صفات واحد مطلق که در عدم منعکس و تجلی ریز می‌شود و این ظل صاحب ظل نیست، بلکه مثال محض است، گویا با الفاظ شیخ علی حزین:

عکس یار است که دارد همه جا جلوه حزین

چهره‌پرداز در آینه ایجاد یکی‌ست

میرزا بیدل هر چند که نسبتاً از مغول بود و نیاکانش سپاهی پیشه بودند، او خود تأثیر از پدر خود گرفت که در عین جوانی ترک دنیا کرده و روش صوفیانه را برگزیده بود. پس از مرگ پدر با عم خود میرزا قلندر که عارف و متصوف بود، در مسائل صوفیانه دلچسپی ورزیده و در صحبت بزرگان تصوف شعار که در بهار و اریسه زندگانی

می کردند از رموز حقیقت آگاه شده و به عشق حقیقی سرشار گشته بود. بنابراین در سایر کلام بیدل نفوذ جذبه عشق و احساس عظمت آدمی پیداست. بیدل از مبدأ فیاض، ذهن رسا و فکر فوق العاده گرفته بود. در ده سالگی مدرسه را وداع گفت و به مطالعه و مکاشفه

بیدل منکر «شهود» نبود، ولی «شهود» را هم در «وجود» گم ساخت.

در خلوت خو کرده از مطالعه در آثار علما و صوفیان ربّانی چون غزالی، ابن عربی، رومی، شیخ احمد سرهندی و نظایر آن سهم علم خودش را افزود. بیدل در مطالعه چگونگی ذات و صفات حق تعالی و در مشاهده نفس خود خیلی التفات نمود. چه خوب می سراید:

یار را باید از آغوش نفس کرد سراغ آن قدر دور متازید که فریاد کنید

این است که بیدل دسته گل هایی از باغ نامفته مضامین تصوف و عرفان را با زیبایی و ندرت فراوان به هم آورده است. اندیشه های عالی عارفانه با صد لطف سخن ممزوج گردید که طبع سلیم او احساسات و مدرکات ظریف روحانی را به اسلوب خوب اظهار دارد:

تا پری به عرض آمد موج شیشه عریان شد

پیرهن ز بس بالید دهر یوسفستان شد

*

ما هم از گلشن دیدار گلی می چیدیم هر کجا آینه بینید ز ما یاد کنید
 علما می نویسند که صوفیان اسلام نیز با فلسفه یونان آشنایی یافتند و فلسفه نو افلاطونیان و عقیده نیستی ودانتا را پرداختند، ولی این قول خالی از صداقت است. بیدل نو افلاطونیت را اهمیتی نمی دهد. از اوست:

هر چند به دانش از جهان افزونی یاد پیری معلّم گردونی

هرگاه به پیش کس بری حاجت خویش طفلی می‌زیبدت نه افلاطونی
در هر حال اساس این فلسفه نو افلاطونی «وحدت وجود» است. در تصوف اسلام
این عقیده‌ها مبنی بر قرآن و حدیث است و صوفیه اسلام همیشه استنباط و استدلال
ادعای خودشان را از همین منابع زور و قوت می‌گیرند.

میرزا بیدل هم صوفی صاف دل بود و در حدود شریعت اسلامی زندگانی می‌کرد و
در راه طریقت روحانی نیز مرتبه بلند دارا بود. می‌بینیم که بیدل اذکار و اوراد و مشاغل
روحانی صوفیان را آشنایی کامل و علاقه و تجربه ذاتی می‌داشت. پاس انفاس عملی
است متصوفانه و هر کسی داند که بداند. بیدل سروده است:

با اهل یقین لاف بیان نامردی‌ست غیر از اظهار خامشی دم سردی‌ست
تا آینه‌ای هست به پیش نظرت گر پاس نفس نداری از بی‌دردی‌ست

و نفی اثبات که در منزل نخستین سلوک ذکر مهم و شغل خصوصی صوفیه است و
در طریق سلاسل مختلف به نوعیت فرقی دارد. بیدل به اشارت می‌سراید:

تا بهره اثبات توانی بردن باید بر نفسی خود قدم افشردن
یعنی چو حساب در محیط تحقیق تا پیرهن است غوطه نتوان خوردن

بیدل از برای محققین فیلسوف که از تجربه روحانی و حقیقت حقیقت بی‌بهره
هستند، نسخه مفید و عمل بسیار نفع بخش تجویز می‌نماید. آنان که در بحث ذات و
صفات توانایی خود را ضایع کنند. مخصوصاً فلسفیان کور باطن غرب که تجلیات انوار
حقیقت محمدی را نصیب ندارند در محیط دل چرا غواصی نگیرند که گوهر عشق
به دست آرند. ازوست:

بیدل بی تحقیق من و ما بگذار تفتیش تعینات اشیا بگذار
تا چند خوری عشوه اسماء و صفات ای ذات مقدس این هوس‌ها بگذار

چنان‌که:

عارف به تماشای چمن زار کمال جز در قفس دل نگشاید پر و بال
هرچند ز امواج قدم بردارد از خوبستن برون رفتن دریاست محال

بیدل در اولین رباعی این‌جا تعینات را به ذکر آورده است. می‌دانیم که درباره تعینات
یعنی تنزلات سته و اعیان ثابته هزاران رسایل و کتب تحریر شده و بیشتر مجمل و تشنه

مانده است. در ایالت بهار حضرت حسین نوشه توحید بلخی فردوسی هم رسالهٔ پرارزش به عنوان «حضرات خمس» گذاشته‌اند که لایق مطالعه است. در اصل شریعت و طریقت شعبه‌های جداگانه است و هیچ توافق و هماهنگی ندارد. تعلیم حقیقت سرّی است از اسرار الهی که برملا گفتن در هر زمان مورد زجر و توبیخ، بلکه موجب گردن زدنی می‌باشد. طریقت سراسر علم سینه است و طریقت را با شریعت خلط دادن به‌ظاهر غلط است و از این‌جا در بحث تصوّف اختلاف گوناگون آغاز گیرد. منصور حلاج انالحق گفت و به‌دار رسید. به‌زبان حافظ شیرازی:

گفت: آن یار کز تو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

بایزید بسطامی گفته است: «سبحانی! سبحانی! سبحانی!

ما اعظم شانی» و ضربات خنجر دید. لذا تجاوز اهل طریقت در حدّ شریعت به‌رحال خطرناک است. فروغی بسطامی که صوفی و اهل طریقت نبود، نیز می‌گوید:

مردان خدا پردهٔ پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

الفرض در مبحث وجود و شهود، ذکر ذات و صفات ناگزیر است و این امر مسلم که ظهور ذات بدون صفت ممکن نیست، مراتب ذات که در اظهار به‌نظر آمد، از شئون عبادت است. چون حق تعالی شانه به‌حاله و به‌اوصافه و به‌حدّ ذاته غیر از تبدیل و تغییر و تعدّد و تکثّر به‌صورت معلوم اظهار گرفت، وجود ظلّی موانع معلوم خلق باشد. ذات خلق که در مرتبهٔ تنزیه نامعلوم و ناقابل علم است، چون در مظاهر مقیده و صور مختلفه ظهور نماید، در اصطلاح صوفیه «نزول» می‌کند و همین صداقت عظیمه را تنزلات سته می‌گویند. معلومات الهیه، تنزلات سته، اعیان ثابته و حضرت خمس مرادفات است. حواس و قیاس و عقل عمومی را در این بار نیست. پس از مراتب الهیه و مراتب کونیه، مرتبهٔ انسانی است. بدیهی است که بالفعل عرفان ذات حق، خارج از امکان است. به‌گفتهٔ شیخ اکبر ابن عربی کلّ الناس فی اذات الله حمقاء.

و نایب‌الذکر در نکات خردمقام است، که (نکتۂ سر و پنجم):

”تحریر و تقریر مراتب اکثری، موافق فطرتِ عوام است، نه مطابقِ همتِ خواص، معنیِ مقام، که خواص را بی تکلف الفاظ معین‌ها منظور است و عوام با وجود ایضاح بیان در فهم عبارت نیز معذور و رتبه کلام تا به حسیض نقصان نرسد، طبع عوام را از جهل مطلق نرهاند... از حسن تحقیق تا کمال ذاتی جلوه ننماید، بر ضعیف نگاهان انجمن قصور، ظلم است، و اگر جمال معنی از کیفیت اصلی رنگ نگرداند، بر لفظ آشنایان عالم صورت، ستم در این صورت عالم مدرسه حال از ابجد دبستان قیل و قال منزّه باید فهمید، در رموز خلوتکده یقین از حرف و صوت محفلِ وهم و گمان، مبراً باید اندیشید، قطعه:

دل هر قطره گرداب‌یست غواص حقیقت را

تأمل درین هر مو گره صد بار می‌بیند

تفاوت گر نباشد مقتضای ساز فطرت را

چرا شکل دو پیکر چشم احوال چار می‌بیند

مسئله ذات و صفات یا مسئله وحدت و کثرت در نزد صوفیان و فلسفیان از ابداء قابل توجه بوده است. طبقه عارفان در حل این عقده‌ها، کنجکاوی و دل‌بستگی زاد نمودند و موفق شدند. چنانچه صاحب «اسرار التوحید» شیخ ابی سعید ابی‌الخیر می‌گوید:

”مدت‌ها حق را می‌جستیم گاه می‌یافتیم و گاه نه، اکنون خود را می‌جویم و نمی‌یابم، همه او شدیم و همه اوست:

به‌چون و چرا در شدم سالیان

چو از خواب بیدار شد خفته مرد

کچون این چنین و چرا آنچنان

به‌بیداری آسان ترش گشت درد^۱

حضرت جامی در لایحه آخر کتاب خود مختصر ولی جامع می‌نویسد که:

”حق سبحانه تعالی را دو تجلی است، یکی «تجلی عینی علمی» که آن را «فیض اقدس» نیز گویند و آن ظهور حق است بر خودش به صور اعیان ثابته و استعداد آن، دوم «تجلی شهودی وجودی» که «فیض مقدس» گفته می‌شود. یکی بر باطن متوجه است که آن را «عقل کل» گویند و دوم بر ظاهر بر صفت «نفس کل» که علت مستقیم ظهور موجودات می‌گردد. از اوست:

بشنو سخن مشکل و سری مغلوق هر فعل و صفت که شد به اعیان ملحق
 از یکجهت آن جمله مضاف است و بهما وز وجه دگر جمله مضاف است به حق
 میرزا بیدل را تخصیص این است که او هر دو عقیده‌ها را تطبیق داده و از دیدگاه
 صحیح و درست رهنمای داشته است:

ذات دانستن و انکار صفت نادانیست آشنای تو چرا سجده به بت هم نکند

این دو نظریه در قرن پیشین معتقدان و پیروان بسیاری داشته و استحکام اساسی
 گرفته است. شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی را امام مسلک «وحدت وجود» می‌شمرند و
 مجلد الف ثانی شیخ احمد سرهندی را سرخیل روش «وحدت شهود» می‌گویند ولی
 این هم نباید پنداشت که هر دو مکاتب فکر، یکجا نخواهد شد و اگر یکی حق است
 دوم لازماً باطل باشد. همین است که شاه ولی‌الله محدث دهلوی در هماهنگی
 «وحدت وجود» و «وحدت شهود» سعی نمودند و در نامه به نام اسماعیل آفندی
 نظریات مختلف شیخ اکبر و شیخ مجدد را تطبیق داده‌اند.

مصنف رود کوثر شیخ محمد اکرام در بحث «وجود» و «شهود» به نتیجه رسید که
 خود مجدد الف ثانی هم «وحدت وجود» را نفی نکرده و مقامی از مقامات صوفیان
 شمرده است که تحت «وحدت شهود» می‌آید.

حق این است که در لا اله الا الله «وحدت وجود» پوشیده است و در محمد
 رسول الله (ص) «وحدت شهود» آشکارا و پس از عرفان شهود باز منزل وجود حقیقی
 روی نماید و در این منزل سلوک عارف حق فنا فی الله می‌گردد:

هر آن وجود که از خوبستن جدا می‌کرد مسلم است اگر دعوی خدا می‌کرد
 (امام قلی خان)

میرزا بیدل در بیان «وجود» و «شهود» دقیقه‌سنجی زیاد و باریک‌بینی بسیار نموده و
 به فهم مطلبی صراحت بی‌مانند را راه داده است و او چون شاعر چیره‌دست بوده
 اسلوب و پیرایه اظهار را دل‌نشین و مؤثر و شدید ساخته است:

چون هرچه هست در همه عالم همین منم

مانند، در دو عالم از آنم پدید نیست

بیدل به علوم متداوله عصر خود وقوف کلی داشت، ظاهر است از آن احادیث رسول مقبول که این موقف تصوف را تقویت می دهد غافل نشده باشد. حدیث مروی از حضرت جابر صحابی رسول (ص) است:

قال صل الله عليه وسلم يا جابر ان الله تعالى خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره. و به حدیث معروف دیگر:

أول ما خلق الله نوری و الخلق الله کلهم من نوری و انا من نور الله.

بیدل در قصیده نعتیه می سراید:

نداشت اینه دهر آبروی صفا به صیقل کف پایت برآمد از زنگار

تویی که باغ ربوبیت از تو دارد رنگ تویی که ساز الوهیت از تو بندد تار

لذا تمامی اهل طریقت و سلوک حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم را حقیقت عظمی می مانند و بدون عرفان این حقیقت آشنایی ذات مطلقه محال است. علامه محسن کاکروری در شعر اردوی می سراید:

ادهر مخلوق میس شامل ادهر الله به واصل

خواص اس برزخ کبری میں ہے حرف مشدد کا

و در طریقت برزخ هم از عمل خصوصی عبارت است که درد شیخ را تصور می کنند و زینه به زینه تا آن حقیقت عظمی دست یابند. به گفته مولانا جلال الدین بلخی:

کرد چون کس ذات مرشد را قبول هم خدا آمد به ذاتش هم رسول

با وجودی که الله تعالی شانه بی همتا و بی مانند است لیس کمثله شیء، قولیت شهود خلق الانسان علی صورته، آدم مظهر ذات خدا می باشد.

میرزا عبدالقادر بیدل صوفی پخته کار بود و از اسرار عیونی و شئونی مرد آگاه. «محیط اعظم» مثنوی بی است خیلی مهم و پرارزش، درباره رموز تصوف و عرفان که در بیست و چهار سالگی عمر بیدل به وجود آمد. بیدل در این مثنوی عظمت آدم را که آخرین مرتبه ظهور حقیقت لم یزل ست صراحتاً بیان می کند:

ز لفظ محمد گر آگه شوی ادا فهم الحمد الله شوی

شئونات ذات الله افعال او ظهور کلام الله اقوال او

در افعال او از آیت کریمه: وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ!^۱
 و در اقوال او از آیت کریمه: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.^۲
 استدلال می‌توان گرفت.

بیدل در مثنوی عرفان می‌نویسد:

چپیست آدم تجلی ادراک	یعنی آن فهم معنی لولاک
احدیّت بنای محکم او	الف افتاده علت دم او
دال او فقر اول و انجام	که در او حدّ وحدتست تمام
میم آن ختم خلقت جانم	این بود لفظ معنی آدم

بیدل در نکته‌ای از نکات آورده است:

«ساز حقیقت از دست مجازپرستان بی‌اصول، کمینگاه صد محشر فریاد است و
 حسن معنی از نگاه لفظ آشنایان بی‌ادراک، غبارآلود یک عالم بیداد».

جای بسیار شگفت این است که این نابغه و صوفی بیست و چهار سال محضر
 چه طور از خمستان تصوف و طریقت سیر شده که در عالم سکر محرم رازهای درون
 میخانه گردید و در مشاهدات مکاشفاتی او ز عالم ناسوت تا عالم لاهوت بی‌پرده شد و
 روی نمود.

به میخانه غیب لاهوت هست بهم ساقی و باده و می پرست

نی و نغمه و مطرب و دلستان پس پرده ساز وحدت نهان

حدوث و قدوم و ازل و ابد در بحث «وحدت وجود» ارزش اساسی دارد. بیدل

گوید:

حدوث از کمال قدم کامیاب هم آغوش هم همچو کیف و شراب

خرد رفته در نشئه زار احد ابد در ازل چون ازل در ابد

جهان جمله یک قبله بی‌جهت خرابیات کیفیست بی‌صفت

و این بود که والهانه رموز حقیقت را ابراز می‌دهد:

که آمد خم و احدیت به‌جوش به‌مستان صلا زد به‌گلبانگ گوش

۱. انفال (۸)، آیه ۱۷.

۲. نجم (۵۳)، آیه ۴-۳.

چه گلبانگ یعنی همین من منم
به ذوق تماشا جهان گشته‌ام
کز آواز بر خود نقاب افکنم
نهان کیست اکنون عیان گشته‌ام
یعنی به الفاظ حدیث قدسی:

كُنْتُ كَثْرًا مَحْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ.

بدین معنی بیدل در حمد خداوند عزوجلّ گوید که او تعالی شانه کون و مکان به حرف کن پیدا کرده است:

در آن زمان که نبود از زمانه آثاری
به خویشتن نظری کرد و خود به خود بنمود
به ذوق عرضی کمالات معنی اسرار
چه کنم غیب؟ فضای جهان بی‌رنگی
برون علم و عیان بود ذات او تنه
حقیقت همه اشیا به ذات خود تنه
ز کنم غیب خرامید جانب صحر
کدام جانب صحرا؟ بسایط من و ما
الله نور السموات و الأرض. بیدل این همه دانایی خود را فیض پیر مغان می‌گوید
چه شاعرانه می‌سراید:

به یک جلوه فیض پیر مغان
در عیش میخانه مفتوح شد
حالا از عالم تنزیه عالم تکوین هویدا شد:

همه بی‌نشان با وجود نشان
که هست از چه می‌چهره افروختن
می و نشه و جام و صهبا منم
که آن نازنین صورت ما گرفت
در این نشئه دریا به طوفان رسید

بیدل در قصاید هم فکر و خیال خودش را از مسئله «وحدت وجود» نتوانسته رها کند. در قصیده نعتیه بیدل می‌بینیم که در تشبیب قصیده چطور قوه نامیه و شعور را تذکر داده و تعینات را که عبارت از طلوع خورشید حیات و باز شعور و حسن و عشق که آئینه حقیقی جمال لم یزل است او تمثیلاً آورده است چنان می‌دانیم در اعیان ثابته نصف اول را تنزیه و نصف آخر را تکوین نامند و به حقیقت عظمی مربوط است. بیدل می‌گوید:

چیست تنزه؟ همه، یاد جمال نبی (ص)

کاین همه آثار رنگ داده از آن جلوه تاب

و از این جا گریز به کار می برد و نعت آن سرور (ص) را آغاز می دهد:

برگی حدوث و قدم، نقد وجود و عدم صورت بحر کرم، معنی گنج صواب
 رابط علم و عیان واسطه انس و جان خواجه کون و مکان صاحب وحی و کتاب
 پیکر او در ظهور فیض هزار انجمن سایه او در عدم صبح هزار آفتاب
 گر نشدی جلوه گر صورت ایجاد او مانده تا روز حشر دیده حق بین به تاب
 ببینید که حدیث مزبور کنت کزاً محفياً را به چه زیبایی و حسن و لطافت بیان شرح
 داده است و باز می سراید:

در نزدی صبح او از دم هستی نفس لمعه مهر قدم رفع نکردی حجاب
 بحر ازل تا ابد گر زند اجزا به هم نیست جز آن ذات پاک گوهر فیض انتخاب
 خسرو وحدت کلاه، شاه قدم بارگاه بدر تنزه ضیا، صدر تقدس جناب
 شمع بساط وفا، صبح بهار وفا ساز ظهور و خفا، رمز شهود و حجاب
 چه عجب که از مطالعه بیدل، فلسفی معروف هندی، شاعر مشرق، علامه اقبال هم
 که در گروه شهودیان مرتبه بلند دارد «وحدت وجود» را مقرر شد:

وہ دائانے سبیل ختم الرسل، مولائے کل جس نے

غبارراه کو بخشا فروغ وادی سینا

نگاہ عشق و مستی میں وہی اول وہی آخر

وہی قرآن وہی فرقان وہی یسین وہی طہ

میرزا بیدل در ترجیع بند طویل که مشتمل بر هفتصد و چهارده بیت است این بیت
 را تکرار می دهد:

کہ جهان نیست جز تجلی دوست این من و ما همان اضافت اوست

بیدل اشعار دیگر هم درباره شهود سروده است:

خوش افتاد در چشم اهل شهود ز ساغر قصور و ز مینا سجود

شهودی عجب سر زد از راز غیب جهان گشت آینه پرداز غیب

خروش دو عالم مثال و شهود همی کرد لبریز جام نمود

عالم همه یک نسخه آثار شهود است غفلت چه فسون خواند که اسرار گرفتیم

در برابر این دعوی اشعار دیگر بیدل را باید داشت، مثلاً:

جز وحدت صرف نیست در غیب و شهود آلا الفی دارد و باقی همه لا

افسوس که با دامن پندار گرفتیم خورشید عیان بود شب تار گرفتیم

آواره اوهام نمودیم یقین را
یعنی ز تأمل ره گفتار گرفتیم
و این رباعی ازوست:

نابرده ز کیفیت تحقیق اثر
از غیب و شهود احولی پیش مبر
عارف این جا ز نشئه حق بینی
در دل دارد همان که دارد به نظر

چنانچه:

عارف به تماشای چمن زار کمال
جز در قفس دل نگشاید پر و بال
هر چند ز امواج، قدم بردارد
از خویش برون رفتن دریاست محال

آخر کار، بیدل از مجادله ذهنی «وجود» و «شهود» در دامن «وجود» پناه می گیرد
از این دام اوهام «مشهود» خود را رها می کند:
اگر موجیم یا بحریم و گر آبیم یا گوهر

دویی نقشی نمی بندد که ما را از تو وا دارد

حذر کن از تماشاگاه نیرنگ جهان، بیدل!

تو طبع نازکی داری و این گلشن هوا دارد

از این بحث نتیجه ای برمی آید که بیدل منکر «شهود» نبود، ولی «شهود» را هم
«وجود» گم ساخت و عجز فهم انسانی را که در این باب ظاهر است از قوله تن
«وَمَا أَوْثِقْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» اقرار می کند:
هر قطره در این دشت شد انگشت شهادت

تا از گل خودروی تو دادند نشانها

بیدل ره حمد از تو به صد مرحله دور است

خاموش که آواره وهماند بیانها

باید دانست که همه سالکان طریقت و عارفان حقیقت عقیده وجود مع الشهود
دوست می دارند. چنان که عارف بی بدیل میر طریقت سید شاه قمرالدین ح
ابوالعلائی داناپوری الملقب به اعلی حضرت قدس سره، در رساله «جواهر الانوار» که
و هفتاد و پنج سال قبل مرقوم شده است، به وضوح می نویسد:

بمن چهارده سالگی به جناب استادالبلد مولانا سید شعیب الحق مسافر رحمة الله علیه حاضر گشته به درس کتب نحو و صرف و فقه مستعد بودم و مذهب شان که به باطن به طور «وحدت وجود» بود و به ظاهر شهود فقط... تا هشت سال به سبب کثرت صحبت استاد خود معتقد به همان تقلید می داشتم... من بعد که به حلقه بزرگان عرفان و یقین درآمدم پس از مدتی گوش فهم قابل شنیدن کلام ایشان گشت. با این همه از دل یقین بر «وحدت وجود» نمی شد، آخر الامر صاحب دعوی گردیدم، چندی بر این استقامت ورزیدم و چنان مشاهده می نمود که اگر نوبت به جاندهی هم از این امر سر می کشید، هرگز در یقین فتوری نمی افتاد و بعد از چند سال معتقد شهودیان راست بر دل غالب آمد، مدت دراز بر این نوع سپری شد و آن مضمون ماسبق در ذهن کفر معلوم می گردید بعد از این به طفیل شیخ خود (خواجه ابوالبرکات ابوالعلائی قدس سره) نوین مهلکات نجات یافتم یعنی خود به متابعت وجودیان مع الشهود... قرار گرفت و قلب اطمینان یافت!

فاضل جلیل سید عارف نوشاهی هم در پیشگفتار کلیات بیدل چاپ جدید لاهور از ضمیمه خوشگو عبارتی نقل کرده است که درباره بیدل خیلی صادق می آید:

«وی (بیدل) تحت تأثیر همه ائمه متصوفه بوده است، اما بیشتر از افکار ابن عربی الهام گرفت... بیدل انسان را «کون جامع» خوانده و بزرگی و جلال و جمال وی را بیان کرده است».

تابع

- ۱- بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر: چهار عنصر، مطبوعه نولکشور.
- ۲- بیدل عظیم آبادی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل عظیم آبادی، مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۷ هجری.
- ۳- محمد بن منور میهنی: اسرار التوحید، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۷ ه.ش.